



۲۰۱۴/۰۲/۰۷



پوهاند بشير احمد زکريا

## شهزاده افغان و دوست امریکایی اش ناول تاریخی

نویسنده پوهاند بشير احمد زکريا  
پروفیسر دایمی و مدرس خاص  
پوهنتون کولمبیا

ترجمه رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوایم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات تایی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

### فصل اول تا یازدهم

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/zekria\\_bashir\\_ah\\_shahzadae\\_afghan\\_part\\_۱۱.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shahzadae_afghan_part_۱۱.pdf)

### فصل دوازدهم

در اواخر نوامبر سال ۱۸۴۲م بود که شهزاده محمد اکبر خان هیئت فرستاده شده از کابل را در هزاره جات به حضور پذیرفت. هیئت مذکور حامل نامه ای عنوان وی بود و طی آن تقاضا شده بود که در اسرع وقت ممکنه خود را به کابل رسانده و بامردم افغانستان در امر اخراج برتانوی ها از کشور یکجا شود، این نامه سربسته بوسیله نواب محمد زمانخان و معاونش امضاء شده بود. شهزاده اکبر خان با دیدن این پیام که از مدتها انتظارش را داشت، خیلی مشعوف شد. شهزاده اکبر خان بلا درنگ شاه خان را با دو تن دیگر و اسب خویش که شمال نام داشت، فرستاد تا در جوار کابل در قره باغ منتظرش بمانند. شهزاده محمد اکبرخان به اشخاص فوق گفت که وی به همراهی سردار سلطان خان، من و سوارکاران خود فردا حرکت میکند و همه یکی پشت دیگر به محل تعیین شده خواهند رسید. اکبر خان به پیغام رسانان کابل گفت که خود را به سرعت ممکنه به سواری اسب به کابل رسانده و به (امیر مؤقت) محمد زمان خان و جرگه کابل پیام برسانند که من حرکت کرده ام و در راه هستم. فردای آنروز هنگام سپیده دم محمد اکبر خان به مثابه بنده خداوند عالمیان با تمام فروتنی و پارسائی سر به آستان سجود نهاد و نماز صبح را اداء کرد، بعد کف دستانش را بطرف آسمان بلند کرده و از بارگاه ایزدی برای ملتش طلب فتح و ظفر نمود. به مجردیکه اولین طلیعه خورشید چون رگه سرخ فام بر فراز ارتفاعات خسروانی کوه پایه های

د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

هندوکش عظیم تالو افگند، ما سه تن با سوار کاران، ملزومات و اسب های اضافی خویش چهار نعل بطرف جنوب تاختیم.

به تاریخ ۲۵ نوامبر سال ۱۸۴۱م به کابل رسیدیم و به سواری اسب مستقیماً به خانه اکبر خان در باغ علیمردان رفتیم. شام همانروز مردم در اسرع وقت از رسیدن اکبر خان مطلع شدند، از فراز بام ها نعره های «الله اکبر» و «زنده باد اکبر خان» در کوچه و پس کوچه شهر طنین افگند، طنین این صدا ها همراه با فیر شادیانه تفنگ های فتیله ای و آتش تفنگ های مردم بود. در طول چهار روز گذشته مردم در مرگ دو قهرمان سترگ شان عبدالله خان اخکزی و میر مسجدی خان کوهستانی غرق اندوه بودند. رسیدن اکبر خان دقیقاً چیزی بود که آنها برای تقویت مورال شان نیاز داشتند. اکبر خان که مرد متقی و پرهیزگار بود بعد از گرفتن غسل و وضو و ادای نماز خفتن بطرف منزل نواب زمانخان روان شد. مردم با دیدن چهره زیبای اکبرخان ضمن ابراز شادی دسته های گل تقدیم و او را با شعارهای «زنده باد اکبر خان» ستودند. بعد از اینکه اکبر خان دست خود را با فروتنی بطرف مردم بجواب احترام شان بالا کرد، اکبر خان، سردار سلطان احمد خان (سرکار) و من به اسب های خویش به شدت هل زدیم. به مجردیکه به دروازه آهنین قلعه باغ نواب محمد زمانخان رسیدیم از اسب های خویش پائین شدیم، بعد دروازه بزرگ حویلی به روی ما باز شد و امیر محمد زمانخان و نائب امین الله خان لوگری در مقابل ما ایستادند و هر کدام ما را با خلوص خاص در آغوش گرفتند و با گفتن (جور یی په خیر یی، جور هستی خوب هستی) از ما پذیرائی کردند. محمد زمانخان که برادرزاده ارشد امیر دوست محمد خان بود، رسیدن به موقع شهزاده اکبر خان را خیر مقدم گفت، زیرا موصوف بخانه خود سران قومی شهر کابل را به جرگه دعوت کرده بود. زمانیکه وارد سالون خیلی کلان شدیم همه به پا ایستادند و به اکبر خان ادای احترام بجا آوردند. چون اکبر خان اکثریت سران مذکور را شخصاً می شناخت بناءً ضرورت معرفی آنها از طرف نواب محمد زمان خان نبود. اکبر خان طبق رسم از طرف راست به چپ شروع کرد، با هریک بغل کشی نمود، در باره صحت و سلامتی هر یک پرسید و ما هم که به عقب اکبر خان بودیم با هر یک از اعضای جرگه طبقاً مصافحه کردیم. بعد از مصافحه به سالون صرف غذا رهنمائی شدیم که دسترخوان خیلی کلان روی زمین آن فرش و انواع مختلف غذاء که خاصه دربار یک سلطان است، روی دسترخوان چیده شده بود. مستخدمین آفتابه لگن و صابون در دست داشتند و هر کدام روی شان هایشان یک دست پاک داشتند، ما دست های خود را شستیم. بعد از صرف غذا طبق رسم، اول دعای شکر نان خوانده شد و بعد دست های خویش را با صابون شستیم. بعد، دسترخوان، غوری و بشقاب از روی دسترخوان برداشته شد و انواع مختلف میوه و جگ های شربت های گونه گونه آورده شد. نواب محمد زمان خان اولاً آیات یک سوره قرآنی را مختصراً قرائت کرد و بعد جرگه را مخاطب قرار داد. وی به اکبر خان و همه ما گزارش مختصر ارائه صورتحال، وضعیت را شرح و توضیح نمود که چه چیزی بوقوع پیوسته است. نامبرده در اخیر افزود که بنابر غیابت دوست محمد خان بود که لویه جرگه وی را به حیث امیر مؤقت انتخاب کرده است. از اینکه اکبر خان در مجلس حضور دارد بنابراین به جرگه پیشنهاد کرد که اکبر خان وارث اصلی و مستحق سلطنت است و بر اکبر خان است که حکمروائی سلطنت را بدست گیرد. موصوف اینرا نیز اضافه کرد که طی جرگه اضطراری قبلاً بر این پیشنهاد توافق بعمل آمده است. بعد اکبر خان به پا ایستاد و سخنان خود را با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز کرد. «خوانین نهایت محترم، سران شریف اقوام عزیز، کاکاها و برادران گرامی! تشکر از اعزاز و اکرامیکه نسبت به من نشان دادید. به مثابه فرزند امیر دوست محمد خان نمیتوانم افتخار پادشاهی شما را تا زمانیکه پدرم در قید حیات و اسیر چنگال برتانوی ها باشد بپذیرم. شما باید بپذیرید که یکتعداد شما امیر را ترک و به او پشت نمودید. زمانیکه خانواده اش زندانی و به هندوستان فرستاده شد، مردم برایش هیچ انتخاب دیگر بجا نگذاشت مگر اینکه تسلیم شود. اگر شما خوانین شریف و معزز ثابت قدم و وفادار می بودید و عقب وی می ایستادید حالا وی اسیر برتانوی ها نمی بود. پیشنهاد شما را زمانی می پذیرم که سوگند یاد کنید که هرگز به منافع ملی کشور و به مبارزه آزادی بخش ما پشت نخواهید کرد و هرگز در میدان نبرد مرا تنها رها نخواهید کرد. معهدا من برای عزیزترین مبارزه در راه آزادی، استقلال کشور و خود ارادیت مردم حاضر به هر نوع قربانی هستم و حاضر درین راه جانم را فدا کنم. برای وصول چنین مرام و مأمول عالی حاضرم هزار بار بمیرم و نخواهم گذاشت که ملت بردۀ قدرت های خارجی شود. ما تاریخ کهن و افتخار آفرین داریم.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۱۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

مردم ما همیشه در راه آزادی و استقلال رزمیده اند. دین و رواج های ما لیاقت آنرا دارد تا تمام ملت ها و دولت های روی زمین به آن احترام گذارند. امپراتوری برتانیه شاید نیرومند ترین امپراتوری های جهان باشد ولی فراموش نباید کرد که امپراتوری سکندر کبیر و امپراتوری مغل ها هم به همین عظمت بودند. همه ملت ها در برابر سکندر زانو زدند مگر ما زانو نزدیم، چهار سال تمام در برابر او جنگیدیم، تا آنکه مجبور به پذیرفتن یکتعداد رسوم ما شد و با رخشانه<sup>۱</sup> دختر اوکسیارتس<sup>۲</sup> شهزاده کابل ازدواج کرد. تا اکنون که اکنون است ما به الکسندر و مدنیت یونانی به همان دیده حرمت نمی نگریم که مدنیت نهایت باستانی خود ما سزاوار احترام و قدر غیر قابل انقسام است. شاید زر، زن و زمین مطلوب پسند و واجب الاحترام باشند مگر برای قربانی یک انسان هیچ چیز دیگر والامقام تر از قربانی در راه استقلال و آزادی نیست. برادر معزز امریکائی ما جلالتمآب سردار فیتز جردل برایم گفت: «زمانیکه امریکایی ها در برابر لشکر های اشغالگر انگلیس می جنگیدند یکی از مبارزین امریکائی در اسمبلی ویرجینیا با صدای طنین افکن خویش گفت "یا مرگ یا آزادی". فقط بعد از راندن و شکستادن لشکر انگلیس بود که این کشور به ایالات متحده امریکا مبدل گشت.»

برادران و کاکاهای نهایت محترم! برای تان به صراحت اذعان میدارم که من رهبری تانرا نه به مثابه یک پادشاه بلکه به مثابه قوماندان عمومی و به مثابه یکی از فرزندان این ملت غیور و فرزند وفادار پادشاه افغانستان که حال در اسارت انگلیس است می پذیرم تا به همت شما و ملت، خاک و مردم خود را به کرانه های دور نسیل به سرحد فتح و ظفر برسانیم. بگذار تاریخ در مورد ملت و رهبران ما قضاوت بیرحمانه خود را داشته باشد که آیا در پیشگاه خداوند و رسوم افغانولی «پنستونولی - م» خود صادق بوده ایم یا خیر. هرگاه شما مرا منحیث قوماندان عمومی تان، نه امیر تان، می پذیرید و سوگند یاد کنید آنچه ای که پدرم را رها کردید، مرا در میدان نبرد تنها رها نخواهید کرد من هم در حضور خداوند لایزال و در پیشگاه ملت غیورم سوگند یاد میکنم که حیات، ممت و سرنوشتم را در راه آزادی و جهاد ملت افغان قربانی خواهم کرد. یکی از شعرای حماسی افغان گفته است:

---

۱ - Roxana

۲ - Oxyartes, the prince of Kabul Province : یادداشت مترجم : علی الرغم اینکه نویسنده اوکیسارتس را شهزاده ولایت کابل معرفی میکند ولی در متون باستانی یونانی اوکیسارتس یکی از سران اقوام بلخ معرفی شده است که قبل از رسیدن الکسندر کبیر به کرانه های دریای آمو خانواده خود را به سغدیان به خاطر امنیت، حفظ آبرو و ناموس بخاطر جلوگیری از خطر محتمل تجاوز بالای عفت خانواده خود روان می کند و در حصار سنگی تحصن می یابند ولی مادامیکه نیرو های الکسندر از آمو عبور میکند خانواده اوکیسارتس را که دخترش رخشانه نیز با آنها بود می یابند. در روایات و آثار تاریخی آنعصر نام بلخ تنها و تنها محدود به محدوده جغرافیوی بلخ امروزی نه میشد بلکه حوالی کابل، غزنی، پروان، بامیان و ولایات شمال کشور به شمول سغد همه بنام واحد بلخ یاد شده اند چنانچه جغرافیه نگاران عرب مانند ابن حوقل نیز عین تعریف را از بلخ داده است. بنابراین یاد کردن لقب شهزاده کابل درینجا بی جا نیست. زمستان همانسال الکسندر دوباره به بلخ میاید و از گرفتاری خانواده شهیر اوکیسارتس خیر میشود. الکسندر پیشنهاد ازدواج با رخشانه را دربلخ می کند. اوکیسارتس حاضر به پذیرفتن پیشنهاد الکسندر میشود و بدین گونه آرامش در منطقه برقرار میشود. بعد از اینکه الکسندر از شهر الکسندریه قفقاز یا بگرام عازم پشاور و کسلا میشود اوکیسارتس را به قومانده سه هزار یونانی ای که دیگر قادر به ادامه جنگ نه بودند مقرر میکند و بدینگونه اوکیسارتس بگرام و کابل را تا زمان مرگش تحت قومانده خود میداشته باشد روی همین ملحوظ است که نویسنده اوکیسارتس را شهزاده کابل نامیده است. علاوه بر آن در مورد نام الکسندریه قفقاز نیز مباحثات پیچیده ای وجود دارد که بگرام را بنام الکسندریه قفقاز نه می پذیرند. برای نام الکسندریه قفقاز بهترین بدیل شهر آی خانم است و من مترجم هم در زمره همین اشخاصی استم که بعد از تحقیقاتم به آن معتقدم و در کتاب لرغونی آریانا بدان اشارات کافی نموده ام. مترجم

---

د پانو شمیره: له ۳ تر ۱۳

افغان جرمن آنالین په درننیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

بگذار عقابان کوه های ما فریاد برآرند  
بگذار از میله های تفنگ های ساخت دست ما آتش فوران کند  
بگذار همسایه و دشمنم بدانند  
که

ما در پیشگاه الهی سوگند خورده ایم  
که همیشه آزاد خواهیم بود، آزاد خواهیم بود و،  
جسورانه به پیشواز مرگ رفته و می گوئیم  
اگر خواهی زنده مانی، باید آزاد باشی  
نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ"

همه اعضای جرگه با یک صدا گفتند: «برای افغانستان جان می دهیم، زنده باد اکبر خان، زنده باد افغانستان» سالون و دهلیز که مملو از مردم بود همه با صدای بلند شعار دادند «زنده باد قوماندان ما، زنده باد قوماندان ما»، «زنده باد افغانستان آزاد و مستقل»، «زنده باد اکبر خان» بعد سردار محمد اکبر خان راست ایستاد، پای راستش را اندکی پیش گذاشت و مردم از برابرش عبور کردند و می کوشیدند بابوسیدن دستانش تابعیت خود را نشان دهند. میدیدم که اکبرخان نمی گذاشت کسی دستش را ببوسد؛ بدینگونه مردم ایستاده در قطارِ طویل، با خم شدن و دست روی سینه گذاشتن، نهایت احترام شانرا در برابر اکبرخان نشان میدادند.

بعد از اینکه شورای مشورتی - نظامی خوانین و سرداران، شهزاده اکبر خان را منحنیت قوماندان نیروی ملی انتخاب کرد، پلان ها و عملیات جنگی شکل منظمتر را بخود گرفت. یک رهبر مهم دیگر از وطندوستان افغان بنام محمد شاه بابکرخیل از جلال آباد با سواره نظام متجاوز از سه هزار نفر خود به کابل رسید تا با لشکر اکبر خان بیوندد. لشکر افغان به طرف تپه های بی بی مهر و مارش نمود. قوماندان اکبر خان به لشکر قوماندۀ جنگ داد. اکبر خان قصداً ساحة باز را انتخاب نمود که از گارنیزون برتانوی به وضاحت دیده می شد بدینگونه افسران برتانوی را متوجه رعب نیروی خود کرد که در تمام اکناف تپه پراکنده شدند. برتانوی ها با دیدن این صحنه بعدها گفتند که: «آنها درست به لشکر مورچه ها می ماند که روی تپه ها می خزیدند».

الفتستن با دیدن این صحنه فوراً شورای نظامی خود را احضار و تصمیم گرفت تا راه مذاکره و صلح را باز کنند. بنابر همین ملحوظ بود که سر ویلیم مکناتن تقاضای گشودن باب مذاکره را با شهزاده اکبرخان و سرکار سلطان احمدخان کرد؛ آنها نیز با اظهار رضایت تصریح نمودند که حاضر به امضای متارکه و صلح مشروط اند، بدین شرط که لشکر برتانوی کابل را تخلیه و تمام نیروهای انگلیس زیر سایه لشکر افغان بصورت تحت الحفظ از افغانستان خارج شوند. مکناتن از جانب خود توافقنامه ای نوشت و شورای نظامی برتانیه هم توافقنامه مذکور را بدست کپتان مکگریگر و کپتان لارنس نزد اکبر خان گسیل داشت. این " توافقنامه " حاوی چهار بخش بود:

- ۱- تمام نیروهای برتانوی از افغانستان خارج می شوند،
- ۲- شاه شجاع به لودهیانۀ هندوستان بازگشت می کند ولی افغان ها باید سالانه سیصد هزار روپیه تقاعدی به وی بپردازند،
- ۳- یکی از سرداران افغان الی اخراج کامل نیروها، منحنیت گروگان بغرض خریداری ملزومات لوژیستیکی به پول نقد، نزد انگلیسها باید باقی بماند،
- ۴- لشکر انگلیس در آینده داخل افغانستان نخواهد شد مگر اینکه دولت افغانستان تقاضا کند.

« بعد از وصول خاکۀ توافقنامه مکناتن- م » افغان ها فی النوبه توافقنامه دوازده فقره ای صلح را به مکناتن فرستادند. این توافقنامه حاکی از آن بود که لشکر برتانیه را دو تن از قوماندانان افغان از کابل تا جلال آباد بخاطر مصونیت و عبور مطمئن شان بدرقه خواهند کرد. هرگاه انتقال وسایط ثقیله نظامی مانند توپ ممکن نباشد باید نزد لشکر افغان گذاشته شود. شاه شجاع و خانواده اش تا زمانی در کابل باقی

د پانو شمیره: له ۴ تر ۱۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

خواهند ماند تا امیر دوست محمد خان با ۱۴۸ تن از اعضای خانواده خویش به کابل برگردد. مزید بر آن توافقنامه مذکور تصریح می‌کند که چهار تن از افسران انگلیس الی بازگشت امیر دوست محمد خان در کابل منحیت اسیر باقی خواهند ماند. برتانیه هرگز حتی فکر اشغال افغانستان را برای بار ثانی ننماید. پرسونل مجروح لشکر برتانیه در افغانستان باقی می‌مانند، سرپرستی شان در افغانستان خواهد شد و بعد از صحت یابی به هندوستان بازگستاده می‌شوند. اردوی برتانیه نمی‌تواند متجاوز از ۹ توپ باخود حمل کند.

به تاریخ ۱۱ دسمبر شهزاده اکبر خان توافقنامه را امضاء و نسخ اصلی آن به برتانیه ارسال شد. به تاریخ ۱۳ دسمبر جنرال الفستین پیشنهاد شخصی خود را مبنی بر تعمیم مفردات توافقنامه ارائه و کاپی آنرا به مکناتن فرستاد. به تاریخ ۱۴ دسمبر رهبری افغان‌ها متعهد شد که ۵۰۰۰ عسکر برتانوی می‌تواند از بالا حصار کابل خارج شوند تا با مابقی نیروهای برتانوی در گارنیزیون شهر کابل بپیوندند. این عملیات به وسیله سردار سلطان احمدخان دلیر، مؤفقانه به پایان رسید؛ نامبرده توانست این نیروی برتانوی را از نهیب چشمان ناظر ۲۰۰۰۰ غازی ایکه محاصره نیروهای خارجی را در دو طرف کابل زیر چشم داشتند عبور دهد. طبق توافق، افغان‌ها مکلف بودند که به گارنیزیون برتانیه در کابل مواد خوراکی برای عساکر و علوفه برای اسب‌ها را در بدل پرداخت سیصد هزار روپیه برسانند. به سوداگران اجازه داده شده بود تا حبوبات شانرا بدون مداخله نیروهای افغان در داخل محوطه گارنیزیون برتانوی به فروش برسانند.

بعد از اینکه گارنیزیون برتانوی بوسیله ۵۰۰۰ عسکر تازه دم از بالا حصار کابل تقویت شد و خوراکه باب و علوفه کافی بدست آمد مکناتن به فکر دسایس و توطئه‌های مزید افتید. مکناتن میدانست که نمی‌تواند رهبران مسن افغان را به دام اغوا بیافگند لذا شهزاده اکبر خان ۲۴ ساله را که تجربه کمتر در میدان سیاست داشت، مطمح نظر قرار داد.

مکناتن نیرنگ بازانه، با نواب محمد زمانخان و نایب امین الله خان لوگری با هریک بطور مخفیانه و جداگانه به اصطلاح به توافق رسیده بود و تعهد کرده بود که پول و موقف‌های عالی را در حکومت شاه شجاع برای شان اعطاء خواهد کرد. طبق گفتار کپتان سکینر مجروح که در خانه اکبرخان تحت سرپرستی و مداوا قرار گرفته بود، نامه‌های اکبر خان و امین الله خان را سردار سلطان احمد خان و یک افغان دیگر به نماینده سیاسی انگلیس مکناتن در گارنیزیون کابل انتقال می‌نمود. سر ویلیم که نهایت راضی به نظر می‌رسید دو اسب نهایت زیبا و یک تفنگچه دو میله را طور یادگار به اکبر خان فرستاد. در عین حال شورشیان در کوهستان در حالت پیشرفت بودند. کپتان کولین مکنزی تا این دم از قلعه «نشان خان» دفاع می‌نمود. ولی از اینکه به تقاضایش مبنی بر فرستادن نیروی تازه دم پاسخ نیافت و از جانب دیگر مهمات وی خلاص شده بود بعد از دو روز جنگ توانست با تداوم حالت مدافعه عقب کشی نموده و خود را زخمی به گارنیزیون کابل برساند. به همین گونه بقیه افسران برتانوی ایکه در اطراف کابل در قلعه‌های دفاعی جابجا شده بودند با شنیدن اخبار مخوف از پایتخت، قلعه‌های خویش را رها و خود را به گارنیزیون شان رساندند.

شامگاهان مؤرخ ۲۲ دسمبر بود که جلسه خوانین به حضور شهزاده اکبر خان دعوت شد، شهزاده اکبرخان، سردار سلطان احمد خان، محمد شاه خان بابکرخیل و من در برابر مجلس راجع به پلان‌های اکبر خان بحث کردیم. اکبر خان گفت که می‌خواهد نامه‌های متناقض و پلان‌های خائنانه مکناتن را بخاطر تطمیع و گرفتاری رهبران قیام و ارسال شان به لندن غرض محاکمه نمودن به رخ وی بکشد. پلان آن بود تا پای مکناتن را بخاطر مذاکرات مزید به کابل بکشاند. محمد شاه خان گفت: «اگر کدام چیز غلط به وقوع بپیوندد و آنها کشته شوند، آیا گاهی فکر کرده‌اید که برتانوی‌ها به آسانی می‌توانند صد افغان زندانی را اعدام کنند و مردم ما را بخاطر بی‌تجربگی مورد انتقاد قرار دهند!» اکبر خان جواب داد، "تصور کنید همین قسم یک حرکت طوریکه شما گفتید به وقوع بپیوندد، من انتقاد و ملامتی مردم خود را به سر چشم می‌پذیرم نه اینکه منقاد حاکمیت اجنبی باشم و به دین ما به دیده تحقیر نگریسته شود.»

ولی جواسیس برتانوی در حلقه داخلی افغان ها موهن لال را مطلع ساختند و موهن لال فی النوبه حدود ساعت ده بجه صبح مؤرخ ۲۳ دسمبر سال ۱۸۴۱م مکناتن را از مفاد صحبت دیشب مطلع ساخت. موهن لال اذعان می دارد که به مجرد رسیدن خبر بلادرنگ بدست قربانعلی به مکناتن پیام فرستاد و پلان را برایش شرح کرد. در اثنائیکه قربانعلی نزد مکناتن می رسد، مکناتن پیرامون پیشنهاد قبلی اکبر خان با عبدالرزاق خان مصطفوی صحبت میکرد و خود را برای ملاقات با اکبر خان آماده می ساخت. بعد از اینکه قربانعلی پیام موهن لال را رساند، قربانعلی در گوش مکناتن آهسته گفت که برایت دام گسترده شده است.

موهن لال جاسوس که در وهله قبلی خود را به ایمان آوردن به اسلام، خداوند واحد و اظهار کلمه شهادة نجات داده بود، بار دیگر کار جاسوسی را برای نماینده سیاسی انگلیس شروع کرده بود. مکناتن پیشنهاد تازه خود را بدست موهن لال به اکبر خان فرستاد مبنی بر اینکه اداره تمام ولایات شرق و غرب کابل را برایش تحت سلطنت شاه شجاع به مثابه وزیر «صدراعظم - م» خواهد داد، پدرش با اعزاز و تکریم لازم به کابل بازگشته خواهد شد، مزید بر آن یک اعشاریه دو میلیون روپیه تحفه و معاش سالانه ۲۰۰۰۰۰ روپیه تنخواه برایش داده خواهد شد. در پاداش این پیشنهاد اکبر خان باید نایب امین الله خان لوگری را دستگیر و دست بسته به برتانوی ها تسلیم نماید، امین الله خان لوگری یکی از دوتن سردسته های قیام آزادی بخش بود که در قتل الکسندر برنس دست داشت. درین پیشنهاد خود مکناتن از اکبرخان خواسته بود تا تمام رهبران قیام ملی باید از کابل تبعید گردند!

محمد اکبر خان که از دشمنی میان رهبران قیام ملی و خونریزی داخلی مشوش بود به موهن لال گفت: «این پیشنهاد جدید مکناکختن<sup>۳</sup> «مکناتن» صاحب قابل غور است ولی نمی توانم به حرف و عهد وی باور کنم زیرا نامبرده قبلاً عهد خود را شکستاده است. برایش بگوئید که من پیشنهاد شما را قبول می کنم به شرطیکه این پیشنهاد را تحریراً در یک سند رسمی درج، امضاء و آنرا به مثابه نماینده رسمی دولت علیاحضرت مهر نمایند. زود برو و این سند را قبل از شام امروز برایم برسان.» موهن لال به تصور اینکه مؤفقیتی نصیبش شده شادی کنان به عجله سوار اسپش شده و رهسپار گارنیزبون شد. زمانیکه موهن لال پیام اکبر خان را به مکناتن رساند، مکناتن بعد از اندک تفکر گفت: «جالب است، این مرد جوان پخته تر از آنست که من تصورش را می کردم. لطفاً قرطاسیه رسمی را بیاورید و شرایط موافقتنامه را خودم به فارسی می نویسم.» مکناتن توافقتنامه فوق را بلادرنگ نوشت، آنرا امضاء کرد و اخیر سند را با مهر با شکوه امپراتوری علیاحضرت ملکه برتانیه مزین ساخت. در عین حال اکبر خان با حفظ تمام محرمانیت قاصدان نهایت مورد اعتمادش را به خانه ها و قلعه های رهبران و اعضای جرگه ملی فرستاد و همه را ساعت ۹ بجه شب بخاطر «نان شب مهم» دعوت کرد.

ساعت شش شام همان روز بود که موهن لال برگشت و اکبرخان برایش خوش آمدید گفت، شهزاده اکبر خان که علاقه به مزاح داشت و اکثراً به قهقهه می خندید با خنده گفت: «موهن لال صاحب خودت مثل باد میری و می آئی، از گردباد نمی ترسی؟» موهن لال خاضعانه جواب داد: «جلالتمآب تشکر از لطف تان. ما هندی ها شاید از لحاظ فزیک لاغر و مثل باد سبک باشیم ولی از لحاظ ذهنی سنگینتر از فولاد هستیم!» محمد اکبر خان در حالیکه خود را جمع میکرد با لحن جدی گفت: «میدانم که خودت تیز هوش هستی و معلوماتدار که خیلی هوشیار هستی. لال صاحب بگو که سر ویلیم چه گفت و در نامه رسمی خود چه پیشنهاد کرده است.»

موهن با لهجه شیرین و حاکی از تملق گفت: «جلالتمآب! از اینکه شما شرایط را قبول کردید سر ویلیم مکناتن با شنیدن آن خیلی خوش شد. این است همان سند رسمی ایکه شما خواسته بودید، لطفاً این را امضاء کنید و من آنرا دوباره به مکناتن صاحب می رسانم.»

<sup>۳</sup> - Maknakhton



بعد از اینکه اکبر خان سند ارسالی را با دقت مطالعه و امضاء و مهر با شکوه برتانبه کبیر را ملاحظه کرد گفت: «آقای موهن لال صاحب، توقع نداری که امشب با داشتن چنین توافقتنامه مهم بخوابم. لطفاً به سر ویلیام برسانید که من با یک هیأت سه نفری افغان می خواهم روبرو با خود هیئتش فردا در اولین لحظات ظهر بین گارنیزیون و قلعه محمود خان ببینم. من توافقتنامه را امضاء و با خود می آورم. هرگاه اوشان نمی توانند با من ببینند لطفاً فردا صبح به آگاهی من برسانید.» موهن لال با احترام جواب داده گفت: «جلالت‌آب! عین چیزیکه شما گفتید همچنان خواهم کرد و حالا به اجازه تان مرخص می شوم و شب تان بخیر.» محمد اکبر خان با لهجه متعجبانه پرسید: «موهن لال محترم، حد اقل یک پیاله چای نوش جان کنید. یقین داریم که با رسم و رواج ما آشنائی دارید!» موهن لال گفت: «بلی صاحب، در واقع با رسم و رواج افغان ها بلد استم، مگر جنابعالی باید مرا معذور دارند به خاطر آنکه باید خود را به سواری اسپ به گارنیزیون رسانده و قبل از اینکه خیلی ناوقت شود، پیام شما را به سمع سر ویلیام برسانم.»

شهزاده اکبر خان، موهن لال را تا دروازه خانه خود مشایعت کرد و به باغ و اطراف بیرون آن نگاه کرد. هوا تاریک بود و پرده سیاه آسمان همه فضاء را مکدر تر می ساخت؛ تنها چیزیکه از فواصل دور به گوش می رسید ضجه و عوعو سگ ها بود. اکبرخان به اتاق انتظار منزلش برگشت، و سردار سلطان احمد خان، نواب جبار خان و شاه خان انتظارش را می کشیدند. آنها پرسیدند که آیا سر ویلیام به وعده و قول جدید خود ایستاد است.

اکبر خان خنده کنان گفت: «بلی، در واقع مکناتن بروی مکتوب رسمی توافقتنامه را نوشته، امضاء کرده و در اخیر آن مهر بزرگ زده است. این است سند.» هر سه شخصیت سند مذکور را خوانده و سرهای خویش را متعجبانه تکان دادند. نواب عبدالجبار جان گفت: «اگر این سند را به چشم خود نمی دیدم باور نمی کردم. ضمناً، شهزاده خودت توافقتنامه اول مکناختن ره داری؟» محمد اکبر خان با طیب خاطر گفت: «کاکای نهایت محترم، بلی آن سند را هم دارم در همین جا ها گذاشته ام.» اکبر خان رَوک قفسه خویش را با کلید باز کرد، سند را کشیده و گفت: «این است سند.» همه شان هر دو سند را مطالعه کردند. سردار سلطان احمد خان با تعجب گفت: «باورم نمی آید که پولیتیکل ایجنٹ یک مملکت، نماینده خاص گورنر جنرال و نماینده دولت علیا حضرت درگیر چنین توطئه و دسیسه ای کثیف شود. در سند اول مکناتن، پیشنهاد اخراج مکمل نیروهایش را می کند و می گوید که شاه شجاع را پس همراهی شان به هندوستان می برند. در سند دومی از تعهد اول خود مبنی بر اخراج کامل نیرو چشم پوشی می کند که از سر تا به پا متناقض با سند اولیست، و می گوید که نیروهای برتانوی بخاطر تحفظ شاه اند و می خواهد شما را با پرداخت پول و اعطاء مقام وزیر، بخرَد. آیا مکناتن نمی داند که با افشاء شدن این کار به ملت، دولت و سلطنت خود بی احترامی خواهد کرد.»

همانشب تمام رهبران جبهه استقلال در ضیافت نان شب شرکت کردند که به وسیله اکبر خان ترتیب شده بود. بعد از صرف نان شب، اکبر خان به پا ایستاد و با صدای نهایت متین و شفاف گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم. سرداران نهایت گرامی، خوانین محترم، برادران عزیزم که یکایک شما نمایندگی از ملت غیور افغانستان می کنید! بیایید همه ما محبت و احترام عمیق خویش را به مردم خویش که یک بار دیگر بخاطر استقلال کشور قیام کرده اند نشان دهیم. تاریخ پر افتخار ملت ما مشحون از شجاعت و قربانی است که همیشه در برابر رنج ها و تراژیدی ها از خود ثبات و پایداری نشان داده اند. بیایید یکبار دیگر بخاطر بیآوریم که هیچکس نمی تواند فرمانروای این ملت شریف باشد مگر اینکه خادم و خدمتگار شریف آنها باشد. یکی از سیاستمداران بزرگ باری گفته بود "ملت که تاریخ دارد تا ابد زنده خواهد ماند، ملتی که تاریخ ندارد محکوم به فناست" ما فقط مبارزه خویش را در برابر آن امپراتوری نهایت مقتدر و پیشرفته ای آغاز کرده ایم که جهان تا کنون مثلش را ندیده است. ما ملتی هستیم که تعداد ما کم و زمین ما کوچک است. ولی علی الرغم این کاستی توانسته ایم در برابر بزرگترین امپراتوری های تاریخ به پا ایستاد شویم. سرزمین کوهستانی ما آنقدر مورد علاقه کسی نیست ولی از فراز همین کوه های کشور ما به ثروت های سرشار نیم قاره هند و آب گرم آن و به سرزمین های پهناور آسیای میانه می نگرند، همین موقعیت است

که ما را در معرض آسیب پذیری امیال سیری ناپذیر و آروز های نامیمون فاتحین و جهان گشایان قرار داده است. آنها می آیند و می روند، هر آنچه را که در توالی از مننه های تاریخ آباد کرده ایم یکسره نابود می سازند و بخاطر بدست آوردن طلای مزید و تسخیر مناطق ستراتژیک رویا های خود را در مخیله می پروراندند. بنابراین ما که در چهار راه شرق و غرب، شمال و جنوب قرار داریم رنج و عذاب فراوانتر را متحمل می شویم، سکندر کبیر که به فکر طلای فارسی بود از طریق همین معبر می خواست خود را به جنت هندوستان برساند، چنگیزخان نشاط پیروزی و شکوه فتوحات خود را می خواست و در مسیر راهش همه شهر های بزرگ ما را منهدم ساخت. حالا همین سرزمین به میدان جنگ میان امپراتوری های تزاری و برتانیه تبدیل شده یکی از طرف شمال و دیگر از طرف جنوب در حرکت است. جالب این است که اروپائی ها این حالت را بنام "بازی بزرگ" یاد می کنند، بازی ای که جان هزاران هزار هموطن ما را گرفت، ما را خسته ساخت، و با دامن زدن به آتش جنگ های قومی و عصبیت و نفاق قبیله، ما را تقسیم کرده است، همه اینها ماحصل غفلت ماست و سرزمین ما را به توده گرد و خاک مبدل کرده است.»

همه ما امروز در برابر بزرگترین و حساسترین لحظه (تاریخ - م) نشستیم؛ آیا ما به مبارزه خود در راه احقاق استقلال خویش ادامه دهیم و یا خود را به بردگی قدرت استعماری تسلیم نماییم. من از اعماق قلوب هر یک شما مانند آئینه دل خود آگاهم؛ یا به مثابه یک ملت پر افتخار، با وقار زنده خواهیم ماند و یا به مثابه ولایات ملوک الطوائفی بدون داشتن افتخار این خاک مقدس، بدون عشق به طبعیت مملو از اسرار و زیبای نادر و خدا دادی که خداوند به ما ارزانی فرموده، نابود خواهیم شد.

شما را به این لویه جرگه اضطراری بخاطری دعوت نموده ام تا برایم مشورت بدهید که چه کنم، چه چیز برای ملت ما درست و چه چیزی برایم نادرست است. برتانوی ها با مصرف لک ها روپیه می خواهند هرکدام شما را به پول بخرد، یکی را در مقابل دیگر قرار دهد و برای گرفتاری و نابودی هر یک ما جایزه گذاشته اند. دو سندیکه بدست ما رسیده به صراحت و وضوح متناقض همدیگر اند؛ در سند اول به ما وعده میدهند که لشکر برتانوی همراه با شاه شجاع از افغانستان خارج میشود، حال آنکه در سند دومی به من پیشنهاد وزارت را کرده که وزیر شاه شجاع باشم و مرا به یک اعشاریه دو میلیون روپیه و با معاش سالانه دو لک روپیه بخرد. سردار سلطان احمد خان هر دو سند را به حضور تان قرائت خواهد کرد."

سردار سلطان احمد خان هر دو سند را قرائت و آنرا به اعضای جرگه غرض بازرسی و مشاهده سپرد. متعاقب آن محمد اکبر خان با لحن جدی ولی نرمتر اعضای جرگه را مخاطب قرار داده گفت " معززو مشرانو، گرانو دوستانو، که غواری نو حاضر یم چی ستاسو تر مخ به دا سند خیری کرم، دا هغه سند دی چی غواری ما وپیری، پوهیروم چی هېڅ یو له تاسو، نه خرڅپړی، تاسو هم پوهیرو چی زه هم د خرڅلاو لپاره نه یم - بزرگان معزز و دوستان گرامی! هرگاه خواسته باشید حاضریم این سند را در مقابل چشمان تان پاره پاره میکنم، سندیکه میخواست مرا خریداری کند، میدانم هیچ کدام شما فروخته نه میشوید، شما هم میدانید که من هم برای فروش نیستم."

نائب امین الله خان گفت: «شهزاده اکبر خان، همه ما به شما بیعت داده ایم و ما بالای تان اعتماد کامل داریم. نباید سند را پاره کنید، شما باید هر دو سند را به مکناختن به مثابه ثبوت غدر و خیانتش نشان دهید. ولی ما به شما قول می دهیم که با نماینده سیاسی آنچه کنید که به تصور شما به خیر و نفع ملت ما باشد.»

بقیه اعضای جرگه صدای تائید خود را بلند کردند. همه مهمانان بعد از بغل کشی و ادای احترام مرسوم، منزل اکبر خان را ترک کردند. متعاقب مرخصی مهمانان، شهزاده اکبرخان به همراهی سردار سلطان احمد خان، برادرش صدیق و من دوباره به سالون مهمانان رفتیم تا بالای هر گوشه قدم بعدی بحث کنیم. سردار اکبر خان به سردار سلطان احمد خان سرکار و برادرش گفت که بیست بار شتر گندم و آرد را تهیه و به گارنیزیون برتانوی ها رفته و به هر قیمت ایکه سائر سوداگران افغان می فروشند بفروش برسانند. همچنان پیام شفاهی وی را به مکناتن برسانند و بگویند که پیشنهاد دومی تانرا در اسرع وقت



می پذیرم. این اولین ساعات قبل از نیمه شب تاریخ ۲۲ دسمبر سال ۱۸۴۱م بود. بعد از اینکه سلطان احمد خان سرکار و بردارش مرخص شدند از شهزاده اکبر خان پیرامون پلان های بعدی اش پرسیدم. وی در جواب گفت: «برادر عزیزم فیتز صاحب، از اینکه همه ما بالای تان اعتماد داریم می خواهم به شما بگویم که این "بازی کوچک" و نهایت مهم من است. سردار سلطان احمد خان پیام شفاهی مرا به نماینده سیاسی با این محتویات می رساند که من پیشنهاد مکناتن را به علاوه سه میلیون روپیه و وزیر شدن شاه شجاع می پذیرم ولی تنخواه سالانه من که دو لک روپیه پیشنهاد شده باید به چهار لک روپیه ارتقاء یابد. با شنیدن این بخش پیام مکناتن کاملاً مطمئن می شود که وی در خریدن من موفق شده است. اگر موصوف این پیشنهاد را بپذیرد موصوف هیچ شک را بدل راه نداده و می پذیرد که به معیت سه تن همکاران خود و هیئت همراهان من فردا ساعت ۲ بجای بعد از ظهر در وسط راه بین گارنیزیون و قلعه محمود خان ملاقات نماید. بالحن سختگیر تر گفتم: "جلالتمآب، چرا همایش معامله میکنید؟ فقط با او ملاقات کنید، همو قسم که مکناتن پدر، مادر، خانم و ۱۴۳ تن از اعضای خانواده شما را گروگان گرفته و به هندوستان تبعید کرده است، شما هم او را زنده دستگیر کرده و گروگان بگیرید." شهزاده اکبر خان جواب داد: «با در نظر داشت قیامی که در کابل و در اطراف گارنیزیون روان است فکر نمی کنم که مکناتن با من بیرون از گارنیزیون ملاقات کند. مکناتن باید در قدمه اول مطمئن شود که من برایش مال التجاره قابل اطمینان هستم تا با من ببیند.» با تعجب گفتم: «شهزاده! به قوت تعقل شما در حیرتم. شنیده بودم که مانند پدر تان در بازی شطرنج خیلی ماهر هستید. ولی حال بدرستی میدانم که بازی را تا چه اندازه به خوبی به پیش میبرید.»

نیمه شب فرا رسیده بود که سلطان احمد خان و بردارش رسیدند و گفتند که مکناتن بلادرنگ پذیرفت که فردا بعد از ظهر با ما ملاقات نماید. وی پیشنهاد کرد که درین مجلس نه تنها اینکه نایب امین الله خان و نواب محمد زمان خان شرکت نداشته باشند حتی خبر هم نشوند. مزید بر آن مکناتن پیشنهاد کرد که نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان هر دو عنوان سردار محمد اکبر خان نامه بنویسند و ذکر نمایند که ملاقات بین مکناتن و "سردار اکبر خان" طبق صوابدید و صلاح خواهد بود. سردار سلطان احمد خان پسانتر با نایب امین الله خان ملاقات کرده و وی را از پلان های خائنانه مکناتن مطلع ساخت. طبق اظهارات کپتان سکینر، نایب امین الله خان به شهزاده اکبرخان نامه مکناتن را سپرده بود که طی آن مکناتن در بدل سر اکبرخان ۱۰۰۰۰ روپیه وعده کرده بود.

همان شب، لیل ۲۲ دسمبر، مکناتن به جنرال الفنستن پیام فرستاد که دو قطعه را با دو عراده توپ آماده و در لحظات آغاز بعد از ظهر آنرا بیرون گارنیزیون بفرستد. مکناتن از قطعات مذکور خواسته بود تا آماده حمله بر قلعه محمود خان باشند چنانکه قاتل سر الکسندر "امین الله شیر" پنهان شده است.

صبحگاهان تاریخ ۲۳ دسمبر مکناتن، جنرال الفنستن را از فعالیت های رویدست خود مطلع ساخت. مکناتن به جنرال الفنستن گفت: «امیدوارم دو کنیک را با دو عراده توپ در اسرع وقت ممکنه به خاطر تسخیر قلعه محمود خان تهیه کنید، بقیه را به عهده من بگذارید.» جنرال که پیرامون پیشنهاد مکناتن خیلی مطمئن نبود در رابطه به تمایل بارکزیایی ها پیرامون مذاکرات از وی پرسید. مکناتن که از شنیدن چنین سؤالی آشفته شده بود گفت: «آنها شامل طرح نیستند.»

پاتنجر بعد ها درین رابطه منصفانه و بجا یاد آوری کرده است که: «در واقع طرح توطئه و دسیسه کشیده شده بود. سردار محمد اکبر خان هرگز اراده نداشت تا شجاع بر سریر سلطنت باقی بماند و نه اراده بدام قربانی انداختن امین الله خان را داشت؛ با وجودی که نایب امین الله خان لوگری حاضر شده بود تا از وی منحیث طعمه دام استفاده شود. اصل ماهیت ماجرا در آن نهفته بود تا صداقت و دروغگویی مکناتن مورد آزمایش قرار گیرد. اگر مکناتن در دام خودش که برای دیگران گذاشته بود بیافتد، به لعنت خدا گرفتار خواهد شد، سرانجام همچنان شد و در دام افتاد.»

یک ساعت بعد مکناتن در حالیکه بالاپوش دوسینه ای به تن و کلاه شپوی بلند انگلیسی به سر داشت به

سواری اسپ به معیت کپتان لارنس، کپتان مکنزی، کپتان تریور<sup>۴</sup> و یکتعداد سوار کاران محافظ بومی هندی از گارنیزیون بیرون شد. لارنس که اسپش را در مجاورت خیلی نزدیک به مکناتن می راند پرسید آیا امکان غدر افغان ها وجود دارد یا نه؟ مکناتن لحن صدایش را بلند کرده گفت: «غدر! البته که غدر وجود دارد، مگر من چه کنم؟ جنرال عدم کفایت خود را در تداوم جنگ اعلان کرده است، انتظار کمک را از هیچ گوشه ای نداریم، دشمن فقط با ما بازی می کند، هیچ ماده توافقمه را تکمیل نکرده است، بالای شان هیچ نوع اطمینان ندارم. لارنس خودت بهتر میدانی که طی شش هفته گذشته سرم چه گذشته و چطور آنرا سپری کرده ام، بجای اینکه رسوا و به خفت گرفتار شوم و به حیات خفت بارم ادامه دهم، صدمبار خطر مرگ را نسبت به اینگونه زندگی ترجیح می دهم، مؤفقیت شرف و افتخار ما را حفظ خواهد کرد و تلافی تمام خطرات را خواهد داد.» هیئت معیتی مکناتن با خود یک اسپ نریان سفید و خیلی زیبا نیز داشت و سردار اکبر خان چنین اسپ را خیلی خوش داشت. مکناتن این اسپ را به قیمت گزاف سه هزار روپیه از کپتان گرنت خریده بود. سر ویلیم مکناتن با داشتن چنین تحفه، خیلی خوش به نظر می رسید که بوسیله آن محمد اکبر خان را خشنود خواهد ساخت.

هیئت برتانوی تحت رهبری سر ویلیم مکناتن به سواری اسپ از گارنیزیون خارج و بطرف جنوب رهسپار قلعه محمود خان شد. در فاصله قریب به سیصد و پنجاه یارد «۳۲۰ متر» سردار اکبرخان نمایان شد. شهزاده اکبر خان "سوار بر اسپ جنگی ای بود، لباس زرهی که سینه و پشت وی را می پوشاند و کلاه زرهی با جیغه بلند بر سر، که دورش دستار سبز گرفته شده بود به زیبایی وی جذابیت خاص می بخشید، اسپش را رو بر بطرف نماینده سیاسی راند، بعد از تعاطی سلام و دست دادن اکبر خان بر سر تپه، یک جای خالی از برف را یافت، این نکته از گارنیزیون برتانیه به وضاحت دیده می شد. مکناتن تحفه خود، اسپ سپید را به شهزاده اکبرخان پیشکش کرد و در جواب به نماینده سیاسی گفت: «تشکر از این تحفه و همچنان تشکر از تفنگچه لارنس صاحب، و می بینید که همان تفنگچه بدور کمرم است. خوب، حالا از اسپ پائین شویم؟» همه شان که در فاصله حدود ۴۰۰ یارد «۳۶۰ متر» دورتر از گارنیزیون برتانیه قرار داشتند از اسپ ها پائین شدند؛ هیئت افغان پتوهای شانرا کشیدند و روی زمین فرش کردند. سردار اکبرخان دستهای خود را با احترام پیش کشید و با گفتن "بفرمائین" مکناتن و هیئت معیتی او را به نشستن روی پتوها دعوت کرد. مکناتن و سه تن کپتان های برتانوی روبرو در مقابل شهزاده اکبرخان، سردار سلطان احمدخان و شاه خان نشستند؛ برادران شاه خان دوست، محی الدین و خدابخش در عقب شان ایستادند. درینجا این نکته مهم قابل یاد آوریست که کپتان مکنزی، مشوکترین فرد در بین همه، تفنگچه بدست به حالت «زنگون کیچ» عقب مکناتن زانو زده بود. عقب هیئت برتانوی دو تن دیگر هم ایستاده شدند و در فاصله قریب به شانزده فیت «پنج متر» حدود «دوازده تن» سرباز دیگر که تفنگهای فتیله ئی انگلیسی بدست داشتند ایستاده بودند و قیضه های اسپهای هیئت انگلیسی را گرفته بودند. درجانب دیگر بهمین تعداد افغانها هم بودند.

بنابر گفته پاتنجر بعد از آنکه هیئت های هر دو طرف نشستند " حتی تا همین لحظه هم " اکبر خان" آماده بود که برای مکناتن آخرین چانس را بخاطر زدودن غبار سوء الظن های بوجود آمده روی نیاتش بدهد و ثابت بسازد که در گفتار خود صادق است؛ زمانیکه مکناتن روبروی اکبرخان روی فرش نشست، اکبر خان از مکناتن پرسید: آیا پیرامون عملی نمودن پیشنهاد دیشب خویش واقعا و کاملاً آماده است؟

<sup>۴</sup> - Captains Lawrence, Mackenzie, Trevor

<sup>۵</sup> - یادداشت : درینجا نویسنده مشخصاً رقم ۱۲ را یاد نه کرده و اصطلاح dozen را بکار برده که در دری - فارسی و پینتو به معنی جوهره است و معمولاً دلالت به رقم ۱۲ می کند. در انگلیسی هم به معنی ۱۲ و هم منحصیث یک رقم نامعلوم بکار میرود، معنی دیگر آن «به تعداد زیاد» است. این کلمه در انگلیسی مأخوذ از douzaine فرانسوی است که معنی گروپ یا دسته ۱۲ دانه / نفر را افاده میکند.

جواب مکناتن مختصراً " چرا نه" بود. اکبر خان با نگاه خیلی ژرف و دقیق در چشمان مکناتن نگریست، اکبرخان در نگاهش به مکناتن برای آخرین بار فهماند و در عمق همان نگاه از مکناتن میخواست تا پلانهای خائنانه اش را یکسره اصلاح نماید! حرکات دست و نگاه های هر دو جانب مملو از شک و هشدار بود. مکنزی به مجرد دیدن افغانها که آهسته آهسته به محل صحبت تقرب می جستند با لحن حاکی از هشدار گفت "به آنها باید امر شود تا عقب روند و به چنین کنفرانس مخفی تقرب نجویند." اکبر خان با قهقهه خندید و با صدای بلند گفت "ما همه سواران یک قایقیم و لارنس صاحب به قلب خود کوچکترین ترس بی موجب را راه ندهند."

اینکه به تاریخ ۲۳ دسمبر سال ۱۸۴۱م طی ملاقات میان سروولیم مکناتن و شهزاده اکبرخان چه به وقوع پیوست، منابع مختلف تشریحات مختلف داده اند. ولی من به مثابه یک امریکائی ایرلندی که من حیث دوست با اکبر خان، سلطان جان، کپتان سکینر، کپتان آیر و یکتعداد دیگر از افسران انگلیس بوده ام بهترین سعی خود را میکنم تا صورت واقعه را آنچنانیکه ازین منابع قابل اعتماد شنیده ام و میتوانم رویشان باور کنم برایتان بیان کنم. زمانیکه در خانه اکبر خان بودم وی همیشه مشوره ام را می پذیرفت. ولی اکبرخان مرا به این ملاقات با خود به دلیلی نه بُرد که وی تشویش و دلهره مرا احساس کرد بود. بوضوح بمن روشن است که هر دو جانب در هاله ابهام و نومیدی و فقدان اعتماد پلانها یکدیگر را بخاطر گول زدن تفسیر و تأویل کرده بودند. علی الرغم اینکه مکناتن در نوشتن و صحبت فارسی (دری) روان و سلیس بود، با رسم و رواجهای افغانها و افغانولی آنچنانیکه برایش لازم بود بلدیت نداشت. مطابق قانون فوق الذکر افغانها زمانیکه قول و قرار و توافق چه بصورت شفاهی و چه بصورت کتبی بوسیله دست دادن میان جانبین تصدیق شد دیگر قابل شکستن نیست. متأسفانه عملکرد مکناتن دال بر بازی چند جانبه با خوانین و خانواده های سلطنتی سرداران برای اکبر خان یکی از دلایل مقدماتی ای بود که میخواست هیئت برتانوی را گروگان گیری کند و با بدست آوردن چنین قطعه برنده در بازی و امتیاز، برتانوی ها را از افغانستان اخراج و پدر خود امیر دوست محمد خان و فامیل خود را دوباره به میهن برگرداند.

اینکه چگونه مکناتن به قتل رسید شرح درست آن به ترتیب آتی است :

بعد از اینکه آنها روی زمین مفروش نشستند، مذاکرات آغاز شد. اکبر خان شرح تمام ملاقاتها و توافقنامه های سروولیم اچ مکناتن و سائر رهبران برتانوی را منتقدانه با اختصار موشکافی کرده در اخیر گفت، " جالتماب سر ولیم! شما توافقنامه های متناقضی را ایجاد کرده اید، یک توافقنامه مشعر از عقب نشینی تمام لشکر برتانوی به همراهی شاه شجاع است، ولی توافقنامه دیگر باحث از باقیماندن شاه شجاع است و دیگر اینکه برایم پیشنهاد پول رشوه نمودید. مزید بر آن این است نامه دیگر تان که بالای سرم ۱۰۰۰۰ روپیه جایزه گذاشته اید و آنرا به نایب امین الله خان گسیل کرده اید، همه نامه ها بدست شما دستخط شده اند. شما در هیچ پیمان تان با ما وفادار نیستید. شما ملاقات های مخفیانه با سردار محمد زمانخان و نایب امین الله خان داشته اید و هر کدام را در برابر همدیگر تحریک کرده اید. شما به مثابه مرد اصیل زاده انگلیس باید با من موافق باشید که همه این اسناد زاده جعل و اختراع "بدگمانیهای بربرمنش!" ما نیستند. هرکدام این اسناد حامل دستخط جالتماب شما اند. منبعد ما بالای هیچ حرف و یا توافقنامه تان اعتماد کرده نه میتوانیم. دولت علیاحضرت نیز اعتمادی را که نزد ما داشت بعد از این از دست داده است. بنابراین ما تصمیم گرفته ایم که همه شما نزد ما در کابل من حیث ' مهمان' باقی خواهد ماند تا مذاکرات مزید بعمل آید، درست همانگونه که شما پدرم و سائر ۱۴۸ تن را به مثابه ' مهمان' تان در لودهپانه نگهداشته اید. هر زمانیکه شما نیرو های تانرا از افغانستان اخراج کردید، بعداً زندانی های جنگی خویشرا تبادل و همه تان به هندوستان برگشت خواهید کرد."

مکناتن بخاطر داشتن دست بالا در مذاکرات روی سکه را سرچپه انداخته با بلند کردن لحن صدای خود گفت " اکبر! تو نیز با ما رُک و راست نبودی. بعد از اینکه تو معاهده مؤرخ ۱۱ دسمبر را امضاء کردی پس آنها شنیدیم که خودت میخواستی از ما احمق بسازی. اکبر! ما هم خودته به حد برابر متهم میسازم که به حرفت ایستاد نه شدی و برایم دام شاندی." اکبر خان جواب داد " سر ولیم! این است مدرک اثباتیه، سند مؤرخ ۱۱ دسمبر پیرامون عقب نشینی کامل نیرو های برتانوی به همراهی شاه شجاع و هر دویمان ده

د پانو شمیره: له ۱۱ تر ۱۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

آخرش دستخط کرده ایم. و این است متناقض همو سند که شما به تاریخ ۲۲ دسمبر دستخط کرده اید. کجاست سند ای که دلالت به شکستادن قول و قرارم کند؟ سرویلیم! من همیشه شما را با احترام توأم با لقب سرویلیم و یا جلالتمآب خطاب کرده ام. شما باید بدانید که من نیز سزاوار احترام تان هستم. لطفاً با من بزبان عاری از احترام صحبت نه کنید. مرا تنها اکبر خطاب نکن، این نام مکمل من نیست!" تمام این مذاکرات پانزده دقیقه وقت را در بر گرفت.

در همین لحظه شاه خان که نگاهش به شهزاده اکبر خان دوخته شده بود به پینتو گفت « وخت تیریری ». وی « که نهائی ترین سبعت اهریمنی از ورای رخسارش نمایان بود » بلادرنگ با صدای بلند گفت " بگیر! بگیر!". شهزاده اکبر خان به پا ایستاد، به ساعد چپ مکناتن دست انداخت و او را بطرف خود کشاند و سلطان جان مکناتن را از ساعد راستش گرفت. مکناتن تلاش کرد خود را وارهاوند. این صحنه زمانی خیلی وخیم شد که از یکطرف آتش تفنگهای فتیله نئی محافظین مکناتن آغاز شد و از طرف دیگر محافظین اکبر خان آتش گشودند. آخرین کلماتی که سہ افسر برتانوی از دهن " و روی انباشته با ترس و لرز " سرویلیم مکناتن شنیدند " ضجه و فریاد نومیدی بود که گفت ' از برای خدا...' " نماینده سیاسی که هیکل نیرومند و قد بلند داشت توانست خود را رها ساز، کلاه بلند نمای شیو و عینکهایش روی زمین افتادند. وی عصا چوب در دست داشت ولی در حقیقت یک شمشیر بود؛ مکناتن شمشیرش را از عصا چوب کشید و سعی کرد به پهلوی اکبر ضربه بزند. سلطان جان در چند قدمی در حالیکه شمشیرش را بلند میکرد با صدای جیغ آلودش فریاد زد " پیش ازینکه تو ره بکشی، سرش فیر کو!" بالمقابل مکناتن با حرکت نهایت تند و سریع اندکی بطرف سلطان دور خورد و او را با شمشیرش تهدید کرد که پیش نیائی، در همین لحظه اکبر خان با تردد و دودلی تفنگچه دو میله اش را کشید، ماشه های هر دو میل تفنگچه را کش و مرمیها در وسط کمر مکناتن اصابت کردند. به مجردیکه مکناتن بزمین خورد، شمشیر سلطان جان سرش را از تنه اش جدا کرد. تا این دم محمدشاه خان غلجی، کپتان لارنس، دوست محمد خان، کپتان تریور و غلام محی الدین خان و خدابخش خان، کپتان مکنزی را خلع سلاح نموده بودند. اعضای هیئت معیتی محمد اکبر خان سعی میکردند تا حیات انگلیسهای گرفتار شده را از خشم شوریده غازیان نجات دهند. سه تن از همراهان اکبرخان به عجله سوار اسپه های شان شدند و کپتان مکنزی، کپتان لارنس و کپتان تریور پشت هر کدام شان بالای همان اسپهها بالا شدند که سه تن همراهان اکبرخان سوار بودند و دو پشته حرکت کردند. این سه تن به شدت اسپه های شانرا هل دادند و چهارنعل بطرف قلعه محمود خان تاختند تا این سه تن انگلیس را از ضرب و شتم خشمگین افراطیون مذهبی نجات دهند. غازیان خشمگین جیغ کشیدند، " چرا این ملعون ها را با خود می برید؟ پرتین ای کافرا ره! بانین که خون ای کافرا ره بریزیم!" آنها کوشش میکردند نزدیک شوند تا مانع راهشان شوند. ملا های متعصب و احساساتی و پیروان جوان شان خشمگینانه برویشان می خندیدند و سعی میکردند افسران انگلیسی را به قتل برسانند تا از لحاظ مذهبی غازی شوند. در همین اثنائیکه همراهان اکبر خان افسران انگلیسی را از تهدید کسانیکه میخواستند غازی شوند مصونانه بیرون می کشیدند، مکنزی زخم برداشت، تریور از اسب دوستان معیتی پانین افتاد و جابجا به ضرب کارد و چاقوی متعصبین کشته شد.

" لارنس و مکنزی که چانس خوشبختی به یاری شان شتافت، در همچو حالت نومیدی که حیات شان واقعاً معروض به خطر بود عقب گارد نگهبانان «اکبر خان - م» چسبیدند و خود را از تهلکه و چنگال مهاجمین نجات دادند. "فقط در چند لحظه نهایت کوتاه قبل، یکی از متعصبین احساساتی کوشش کرد تا با نیزه دراز افغانی خود مکنزی را به قتل برساند مگر اکبر خان دم نیزه را گرفت و آنرا به شدت دور انداخت، شمشیرش را بالای سر مهاجم نیزه انداز گرفت و در دفاع از افسر برتانوی گفت " قبل از اینکه مهمان مرا به قتل برسانی، اول باید مرا بکشی!"

بعد از نجات حیات افسر برتانوی، اکبرخان نه توانست جلو نگاه های آکنده از خشم خویشرا بگیرد و با صدای جدی و لحن مستحکم گفت "تو میخواهی کشورم را تصرف کنی، میتوانی؟ مکنزی صاحب! آیا شما حکمرایان کشور من استید؟"

زمانیکه شاه خان و مکنزی سوار بر اسب دوپشته به قلعه محمود خان رسیدند، شاه خان در حالیکه

د پانو شمیره: له ۱۲ تر ۱۳

افغان جرمن آنالین په درننبت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلینکی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

مکنزی را محافظت میکرد قبل از اینکه ضربت وارده نیزه به جان مکنزی برسد، از پوستین شاه خان گذشت. زخمهای مکنزی را بسته کردند و بعد هر دو افسر برتانوی را در سوراخ قلعه در حجره کوچک منحیث زندانی انداختند. متعصبین مذهبی و احساساتی بر دروازه قلعه یورش بردند و کوشش کردند دروازه را بشکنند.

بعدها بمن روشن شد که بریگدیر «بگرمن» شلتن طبق پلان قبلی باید با دو لیوا و یک توپ از گارنیزیون خارج میشد و بالای قلعه محمود خان یورش می برد تا قاتل الکسندر برنس، نائب امین الله خان را دستگیر میکرد. به شلتن گفته شده بود که اکبرخان به آخرین توافقنامه (یعنی خریدن او) وفادار نماند و شلتن وظیفه داشت تا اکبرخان و یاران نزدیک وی را نیز گرفتار و زندانی نماید. ولی سر و کله شلتن معلوم نشد و سواره نظام کوچک «لگیت<sup>۶</sup>» بمبئی طبق پلان در یورش عندالموقع ناکام ماند.

علی الرغم این، حیات دو افسر برتانوی باز هم معروض به خطر بود زیرا چند تن از غازیان قادر شدند که بداخل قلعه نفوذ نمایند. محمد شاه خان جا به جا، ثابت و استوار به پا ایستاد، غازیان را متفرق ساخت و اخطار داد که اگر یک سر موی زندانیان خیانت شود و یا کسی به موی سر ایشان دست دراز کند همان شخص را خواهد کشت. من در داخل قلعه همراه امین الله خان بودم که شهزاده اکبر خان به معیت سائر سرداران و بزرگان که اکبر خان در بین شان بود، به سواری اسپ وارد قلعه شد. اکبر خان در حالی به شعار های " زنده باد اکبر خان!، مرگ بر برتانویها!" استقبال شد که صدای ترق و تروق تفنگها از همه اکناف قلعه برخاست و صدای آتش تفنگهای شادبانه فضای کابل را لرزاند. فردای آن که مؤرخ ۲۴ دسمبر بود شورای نظامی در خانه نواب زمانخان دائر و افسران برتانوی، سکینر، مکنزی، لارنس و آیر هم آورده شدند تا شاهد طرز کار جرگه نظامی باشند. جرگه حوادث دیروز را مورد بررسی قرار داد، مدارک به جرگه نظامی ارائه شد و جرگه مکناتن را به استناد مدارکی که از طریق آن میخواست با سیاست دو رویه خود رهبران جنگ استقلال را گرفتار و یا به قتل رساند مقصر قلمداد کرد. جرگه عمل اکبرخان را در قتل سر ویلیم مکناتن عمل دفاع خودی پنداشته و آنرا مؤجه قلمداد کرد دال بر اینکه مکناتن با شمشیر خود بالای اکبرخان حمله کرده بود. جرگه اکبرخان را بخاطر دور اندیشی، ستراتیژی هوشمندانه و مؤفقتش در قتل موصوف ستود. در همین جرگه بود که نائب امین الله خان همان نامه اصلی ای را تقدیم کرد که مکناتن به وی فرستاده بود و در اخیر آن امضاء کرده بود، مکناتن در همین نامه بخاطر کشتن اکبرخان ۱۰۰۰۰ روپیه جایزه و عده کرده بود. جرگه مصمم شد تا بالای مسوده توافقنامه دوازده فقره ئی مؤرخ ۱۱ دسمبر که بوسیله نماینده سیاسی مکناتن پیشنهاد شده بود، چهار ماده دیگر اضافه و به نماینده جدید علیا حضرت « بریوت جگرن پاتنجر<sup>۷</sup>» به گارنیزیون برتانوی فرستاده شود.

London, Blackwell

## پایان فصل دوازدهم

<sup>۶</sup> - Le Geyt

<sup>۷</sup> - Brevet Major Pottinger

د پانو شمیره: له ۱۳ تر ۱۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی